شنود مکالمات آیت‌الله صدوقی به روایت اسناد ساواک

۲۳

چرا نیروهای نظامی پهلوی مجسمه رضا شاه را پایین کشیدند؟

در گزارشی از ساواک یزد درباره این روز آمده است:

«در واقعه روز ۵۷/۹/۲۳ در شهرستان یزد، دو نفر به اسامی علی‌محمد شفیعی و علی بوستان [بستانی] کشته شده‌اند و به طوری که بین مردم در شهر شایع است تعداد کشته‌شدگان ۹ نفر می‌باشد.»

آیت‌الله صدوقی در توصیف چگونگی این واقعه در روز بعد، چنین گفت:

«امروز پیش از ظهر رفتم مسجد؛ دیدم در مسجد بسته است و عده‌ای سرباز، با دو نفر برآمدند و چند تا تیر هوایی هم خالی کردند. من به آنها گفتم که اگر می‌خواهید کسی را بکشید، اول من را بکشید و کاری به مردم نداشته باشید. یکی از سربازها گفت به خدا آقا، ما تقصیری نداریم؛ ولی خوب ما جلوی سربازها ایستادیم، ولی حالا چه می‌شود خدا می‌داند. بعد هم که از مسجد بیرون آمدیم، تنها و پیاده رفتم خانه.»

برخی از شاهدان عینی این واقعه، مطالب مندرج در گزارش را صحیح ندانسته و می‌گویند:

«مجسمه رضاشاه را روز ۵۷/۹/۲۱ خود نیروهای نظامی پایین آوردند و به تلافی پایین آوردن مجسمه در روز عاشورا ۵۷/۹/۲۰، در روز ۱۳ محرم ۵۷/۹/۲۳ رژیم به مردم حمله کرد و سه نفر به نام‌های سیدحسین دهقان‌منشادی- علی‌محمد شفیعی‌مقدم و رجبعلی بستانی قلعه‌کهنه را شهید و تعداد زیادی از عزاداران را مجروح و دستگیر کرد.»

آیت‌الله صدوقی در واکنش به حرکت نیروهای نظامی و انتظامی، اعلامیه‌ای در محکومیت کشتار بی‌رحمانه مردم بی‌دفاع صادر نمود:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

کشتار و باز کشتار آخرین الفاظی است که از حلقوم این مفتضح، یعنی دولت ورشکسته نظامی به گوش می‌خورد، حکومت خودکامه ایران که در برابر قهر انقلابی اسلامی ملت ایران هر چاره‌جویی صحیح و عاقلانه‌ای را از دست داده است به خیال واهی خود هنوز هوای مبارزه با این ملت در سر می‌پروراند، آیا این همه تجربه تلخ کافی نبود؟ آیا دولت نظامی به تلخی این حقیقت را نچشید که سرنیزه و رگبار مسلسل و خون ریختن موج انقلاب را کوبنده‌تر و دایره خشم و شورش ملی را وسیع‌تر می‌کند؟ آیا هیئت حاکمه ایران اگر خود از تفکر بازمانده است تفسیرهای سیاسی روز دنیا توانست [به] او بفهماند که هر قطره خونی که به دست مزدوران جلاد دستگاه بچکد اقیانوسی خروشان می‌گردد که این بنای پوشالی را زودتر متزلزل خواهد ساخت. دولت نظامی که از تاسوعا و عاشورا به شدت دچار وحشت گردیده صلاح دید در این دو روز عقب‌نشینی کند و برنامه خونریزی را بعد از عاشورا مجددا به اجرا درآورد، این دیوانگان، غافل از اینند که شعار شیعه در این جمله خلاصه است که:

هر سرزمینی کربلا و هر روزی عاشورا است، ملت قهرمان مسلمان اگر روز تاسوعا و عاشورا را احترامی خاص قائل است به آن معنا نیست که پس از عاشورا از حرکت انقلابی خود باز می‌ایستد. ...»!

آیت‌الله صدوقی در گفت‌وگویی با شهید پاک‌نژاد، با صراحت، با هماهنگی خویش با برخی از رجال نظامی و انتظامی اشاره نمود و از طریق ایشان، به سرگرد سمیعی معاون شهربانی پیغام داد:

«والله من دیگر اعتمادی به ایشان ندارم و اعتماد من از آن روز تا به حال از جناب سرگرد سلب شده است. من فکر کرده‌ام که ایشان مرد مسلمان و مومنی هستن، ولی ایشان هم دستشان با آنها یکی است؛ ولی ایشان جنبه مذهبی ندارند [دارند]؛ پس چطور من به حرف‌های ایشان اعتماد کنم؟ شما از جانب من به ایشان بفرمایید که فلانی گفته است که من تا قبل از عاشورا فکر می‌کردم که مرد مسلمان و مومنی هستی؛ و اعتمادم از شما سلب شده است، ولی تو هم مثل رفیقت سرهنگ هاشمی هستی و چیزی که نداری وجدان و عاطفه است؛ من ایمانی ندارم به شما و از ظهر عاشورا به بعد هم ایمانم از شما سلب شده است و هیچگونه اعتمادی دیگر من به ایشان ندارم و من تا قبل از عاشورا فکر می‌کردم که فرد مسلمان هستی و به نفع مسلمین کار می‌کنی، ولی دیگر اعتمادم از شما مثل سرهنگ هاشمی و رئیس ژاندارمری سلب شده و فهمیدم که همگی مردمانی هستید دشمن به دین و دشمن به مذهب و چیزی که ندارید مذهب است. چطور من اعتماد کنم به شما؟»

***مجسمه رضاشاه را روز ۵۷/۹/۲۱ خود نیروهای نظامی پایین آوردند و به تلافی پایین آوردن مجسمه در روز عاشورا در روز ۱۳ محرم ۵۷/۹/۲۳ رژیم به مردم حمله کرد و تعداد زیادی از عزاداران را مجروح و دستگیر کرد.**

پس از واقعه مشهد و تحصن علماء در بیمارستان امام رضا علیه‌السلام، آیت‌الله صدوقی نیز ضمن اعلام تحصن در یزد، شهرهای استان‌های اطراف را نیز به هماهنگی در این تحصن دعوت نمود، کما اینکه به حجت‌الاسلام حاج‌شیخ عباس پورمحمدی که از رفسنجان تماس گرفته بود، گفت:

«تحصنی در مشهد هست که اطلاع دارید؛ اگر شماها هم فردا تحصن بکنید، خیلی بهتر است. یزد هم از فردا شروع می‌شود. خلاصه یک همبستگی باشد و گول دستگاه را نخورند که زود تحصن را بشکنند.»

آخرین سند ثبت و ضبط مکالمات بیت آیت‌الله صدوقی مربوط به روز سه‌شنبه ۱۳۵۷/۹/۲۸ است و به نظر می‌رسد با توجه به اقداماتی که برای نقل و انتقال اسناد و مدارک صورت گرفته بود، مابقی این اسناد، در جریان این نقل و انتقال، از بین رفته باشد؛ کما اینکه در اسناد موجود در سوابق ایشان، گزارشی از گفت‌وگوی تلفنی وی با اصفهان در تاریخ ۵۷/۱۰/۲ وجود دارد؛ هر چند این گفت‌وگو، در اسناد موجود، در مکالمات روز ۵۷/۹/۲۰ به ثبت رسیده است.

صفحه پاورقی
روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود
تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

نیمهٔ پنهان ۴۴
۳۱۴۹
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

ادوارد براون؛ جاسوس MI6 در پوشش «شرق‌شناس»

تلاش بهائیان برای پوشاندن یک رسوایی!

سید علی محمد را در حالی که شب کلاهی بر سر داشت، با پای برهنه و ملا علی محمد زنوزی را که از مریدانش بود بسته به زنجیر در کوچه‌های شهر گرداندند تا این که به سربازخانه‌ای کوچک رسیدند. سرباز خانه سه در داشت و دور تا دور آن حجره و بالا خانه بود، برای سکونت سربازان. ضلع غربی سربازخانه را برای محل مجازات سید علی محمد انتخاب کردند و دو میخ آهنی آورده و بر دیوار بین دو حجره کوبیدند. وقتی باب را وارد میدان کردند، در نزدیک آب‌انبار، مردم به سبب ازدحام مجبور به توقف شدند. در این زمان در سربازخانه سه «فوج» سرباز حضور داشتند. اولی «فوج چهارم تبریز»، دوم «فوج خاصه تبریز» و سوم فوج «کندانی مسیحی به نام بهادران». فوج چهارم تبریز در سرباز خانه بود و دو فوج دیگر یعنی بهادران به ریاست سام مسیحی و «فوج خاصه» به ریاست آقاجان بک زنجانی مجهز به سلاح در میدان بودند.

وقتی فراشباشی فتوای علما را به فرمانده فوج خاصه نشان داد و حکم به اعدام سید علی محمد کرد، او با این عنوان که من سربازم و فقط تابع وزارت عسکریه (جنگ) می‌باشم، از اجرای دستور خودداری کرد. پس فرمان به فوج مسیحی داده شد و یک دسته از فوج برای این کار انتخاب شدند.

یکی از مریدان باب نیز در این اعدام با او شریک بود، آن دو را به دو میخی که به دیوار زده بودند با ریسمانی از گردن کمی بالا کشیدند. وقتی فرمان آتش داده شد، صف نخست از دسته بلافاصله شلیک کردند و چون تفنگ‌ها از نوع سرپر بود که به هنگام شلیک دود بسیاری می‌کردند، به ناچار سربازها منتظر شدند تا دود، کمی فروکش کرد، آن وقت با جسد بی جان مرید سید علی محمد روبرو شدند. ملا محمد علی زنوزی در جا کشته شده بود اما از علی محمد شیرازی خبری نبود. یارانش که او را ندیدند، تصور کردند که او ناپدید شده یا به آسمان رفته و از نظرها غایب شده است، شرایط سختی بود. اگر این خبر میان مردم شایع می‌شد، چه بسا که یارانش به محل اعدام هجوم می‌بردند. اما اندکی بعد سربازها که متوجه شده بودند، تیری به ریسمانی که سید علی محمد به آن بسته شده بود، اصابت کرده و ریسمان را بریده است، به دنبال او اطراف را شروع به گشتن کردند. سرانجام او را در اصطبل سربازخانه که در همان نزدیکی بود پیدا کردند، به ریسمان بستند و بلافاصله تیرباران کردند. بیش از بیست تیر به او اصابت کرد و وقتی مردم جسد بی‌جانش را دیدند، شایعه صعودش به آسمان هم از دهان‌ها افتاد.

سپس اجساد را پایین آوردند و بر روی دو نردبان گذاشتند و به خندق انداختند. میرزا مهدی خان حکمت، صاحب نشریه حکمت که پدرش به چشم خود ماجرا را دیده بود، در این باره می‌نویسد:

«پدرم از آن چه درباره باب دیده و شنیده بود، برای من حکایت کرد. سپس مقتل باب و سرباز خانه و دیواری را که باب و ملا محمد علی به آن آویخته شدند و هم چنین جایی را که پدرم خود در آن روز ایستاده بود، به من نشان داد. پس مرا به لب خندق برد و محل انداختن جسد باب را به من نمود و گفت [که] ما روز دوم قتل باب، با چند نفر از اشخاصی که زمان اجازه بردن اسم آن‌ها را نمی‌دهد، آمدیم و جسد ملا محمد علی را دیدیم که پاره پاره شده و از آن چیزی باقی نمانده بود، مگر اندکی از استخوان و احشای وی. اما جسد میرزا علی محمد باب چندان شرحه شرحه نشده بود، مگر در قسمت پایین بدن، شلوار و پیراهن او هنوز باقی بود و او بر روی پهلوی چپ افتاده جز چند تماشاچی، نگهبانی در آن جا نبود.»

اما این پایان ماجرا نبود، در واقع با مرگ علی محمد شیرازی جریان اصلی بهائیت به عنوان یک فرقه انحرافی با ادعای جانشینی شخصی به نام میرزا یحیی نوری و برادرش حسینعلی نوری آغاز شد. منابع اسلامی مانند ناسخ التواریخ، منتظم ناصری و روضةالصفا عنوان می‌کنند که جسد سید علی محمد که سه روز در خندق کنار شهر افتاده بود، طعمه حیوانات و لاشخورها شد اما به دلایل واضح و مبرهن بابیان در نوشته‌هایشان بیان کردند که «پس از دو روز و دو شب، احباً، جسم ایشان و آقا محمد علی را بیرون آورده با حریر سفید پیچیده، نظر به وصیت خود ایشان به نزد حضرت وحید ثانی (مقصود میرزا یحیی صبح ازل[1])» آوردند و آن جناب با دست خود نعش را داخل قبر گذاشت که اکنون این امر مستور است و هرکس نیز بداند بر او حرام است اظهار آن.»

البته میرزا یحیی صبح ازل خود واقعه را این گونه تعریف می‌کند که:

«نظر به آن که از ضرب گلوله [اجساد] با هم آمیخته شده بود، در یک صندوق نهاده و پیچیدند. بدین واسطه حقیر هم تصرفی ننموده مهر در همان صندوق در یک جا به امانت بود تا آن که دزدیدند.»

بیان میرزا یحیی نشان می‌دهد که هر چه طرفداران سید علی محمد در بیان این مسئله اغراق می‌کنند، او خود از هر چیز حتی جسد و کفن حریر و محل دفن اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. حتی میرزا یحیی اشاره به دزدیده شدن جسد می‌کند که به احتمال باید مقصود از سوی دشمنانش یعنی رقیب و برادرش؛ میرزا حسینعلی بهأ باشد.

*** باب در زندان کتابی به نام «بیان» با عربی غلط و فارسی نوشت که «کتاب احکام» او بود. به قول رابین: «این کتاب همانست که از بس رسواست بهاییان کوشیده‌اند از میانش برند و نسخه‌ای باز نگذارند.»**

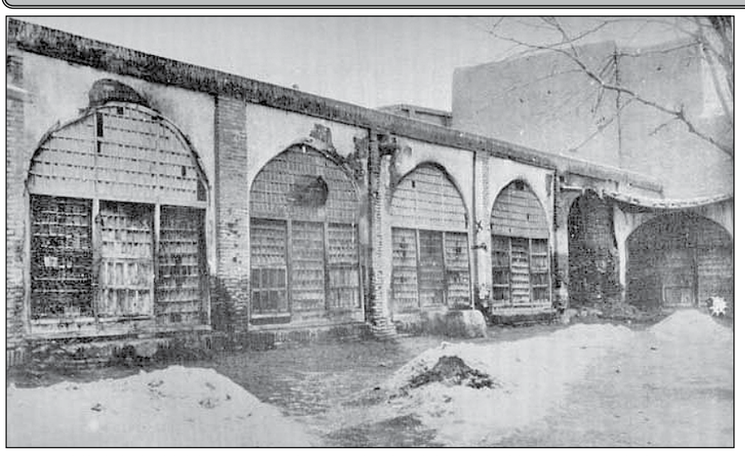

سربازخانه تبریز محل تیرباران باب/ پس از اغتشاش‌ها و شورش‌هایی که به دست طرفداران باب اتفاق افتاد و به کشتار مردم و غارت بعضی روستاها انجامید امیرکبیر به سراغ سر فتنه رفت و باب را اعدام کرد.

***

علل توبه باب

سیدعلی محمد شیرازی با آن همه چوبی که خورده بود و توبه‌هایی که کرد و درماندگی‌هایی که نشان داد، شیطان دست از گریبانش برنداشته و در زندان کتابی به نام «بیان» با عربی غلط و فارسی نوشت که «کتاب احکام» او بود. به قول رابین:

«این کتاب همانست که از بس رسواست بهاییان کوشیده‌اند از میانش برند و نسخه‌ای باز نگذارند.»

سید علی محمد در این کتاب بارها از کسی صحبت کرد که در آینده می‌آمد و او را «یظهره‌الله» نامید و جایگاه بس بلندی برایش تعریف کرد.

«باب دستور می‌دهد که اگر پادشاهی از میان برخاست باید نودوپنج تکه گوهر بی‌مانندی به دست آورد و به تاج خود زند که اگر «من یظهره‌الله» در زمان او پدید آمد رفته در پیشگاه او سجده کند و آن تاج را با گوهرهایش به جلو پاهای او گذارد.»

از گفته‌های سید علی محمد پیدا بود که پیدایش من یظهره‌الله در آینده دوری خواهد بود اما برخی از بابیان پروا نکردند و هوس «من یظهره اللهی» گربانگیرشان شد. چنان که در بغداد چند نفر مدعی شدند و حتی یک نفر به اسم «میرزا اسدالله دیان» هم به این دلیل توسط بابیان کشته شد.

دراین زمان دستکم ۹ نفر از بابیان ادعای «من یظهره‌اللهی» کردند که به استثنای حسینعلی بهأ که پس از به دست گرفتن زمام امور بابیان این ادعا را آشکار کرد، همگی از برادرش میرزا یحیی ملقب به صبح ازل ـ مدعی اولیه جانشینی باب ـ شکست خوردند. قبل از کشته شدن سید علی محمد، تکلیف جانشین او مشخص شده بود. وی طی نامه‌ای که به میرزا یحیی نوری ملقب به ازل نوشته بود، او را به‌عنوان جانشین‌اش انتخاب کرده بود. اندک اختلاف و گفتگویی که بر سر جانشینی علی محمد در میان یارانش ایجاد شده بود، خیلی زود به این وسیله پایان یافت و همگی به آن تن دادند. ازل که جوانی ۱۸ ساله بود، از ترس دولت به‌صورت پنهانی زندگی می‌کرد، تابستان را در شمیران و زمستان را در نور می‌گذراند. واسطه او و یاران اندکش کسی نبود جز برادرش؛ میرزا حسینعلی نوری که دو سال از ازل بزرگتر بود. او عنوان پیشکاری ازل را داشت و یاران او را به جای ازل ملاقات می‌کردند. به این طریق دو سالی گذشت. در این مدت بهأ میان او و یاران بابی به‌عنوان حلقه اتصال عمل می‌کرد اما به زودی اختلاف برسر جانشینی باب میان دو برادر در گرفت.

در دهه ۱۲۸۰، نزاع‌های درون گروهی، بابیت را در عمل به دو شاخه ازلی تحت ریاست صبح یحیی ازل و بهایی به رهبری حسینعلی نوری بها تقسیم کرد. در این بین ازلی‌ها شکار انگلیس شدند و بهاییان تا زمانی که دولت تزار سقوط کرد، سهم این کشور باقی ماندند: چرا که دولت انگلیس در ابتدا تصور می‌کرد که به‌دلیل اعلام جانشینی، سرانجام بابیان، ازل را بر بهأ ترجیح می‌دهند و از همین روست که مطالعات اولیه انگلیسی‌ها بیشتر به ازلیان معطوف می‌شد. درباره روابط صبح ازل با انگلیسی‌ها به صراحت می‌توان از حقوق بگیری ازل از انگلیسی‌ها در قبرس اشاره کرد. لرد کرزن، سیاستمدار مشهور انگلیسی در کتاب ایران و مسئله ایران تصریح می‌کند:

«صبح ازل که در قبرس سکنی داشت، مقرری خاصی از حکومت انگلستان دریافت می‌کرد.»

پیروزی حسینعلی بهأ بر برادر دو علت اساسی داشت، نخست این که او در ابتدا به جانشینی برادرش گردن گذاشت اما با این بهانه که جان یحیی در خطر است، خود با بابیان معاشر شد و چون واسطه بابیان و برادرش صبح ازل بود و آن‌ها با او حشر و نشر داشتند، به مرور توانست برادر را از میدان به در کند و صاحب قدرت شود. دوم جلب حمایت انگلستان بود که در مقایسه با ازل او را باهوش‌تر، بی رحم‌تر و قاطع‌تر یافتند.

۱- شخصی که بلافاصله مسئله جانشینی‌اش به جای سید علی محمد مطرح شد.

نیمهٔ پنهان ۴۶
۳۱۵۰
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

واکاوی تاریخ سینمای ایران ■ سعید مستغاثی

***سر انجام سینمای قبل از انقلاب با همه حمایت‌ها و پشتیبانی‌ها و موج سازی‌هایی که از سوی مراکز قدرت در داخل و خارج برایش صورت گرفت، حاصل نامطلوبی برای دست اندرکارانش داشت و با ورشکستگی این سینما ، سال ۱۳۵۶ از سوی گروهی از سینماگران و منتقدان «سال مرگ سینمای ایران» لقب گرفت.**

افول سینمای شبه‌روشنفکری

یکی دیگر از تهیه کنندگان وابسته به دربار شاه، علی عباسی بود که بعضی از تاریخ پردازان، وی را «تهیه کننده مستقل سینما» لقب داده اند! (عنوانی که حتی سینماگران پیش از انقلاب هم برای او قائل نبودند!!) این درحالی است که علی عباسی، موسسه فیلمسازی خود یعنی «سازمان سینمایی پیام» را با مشارکت مالی و حمایت‌های اشرف پهلوی تاسیس کرد و این در مقابل خدمتی بود که پدر عباسی (که بساز و بفروش و دلال مسکن بود) در جهت آپارتمان سازی و ویلا سازی برای درباریان و از جمله اشرف و اعوان و انصارش در تهران و سواحل شمالی کشور و شهرهای دیگر انجام داده بود. شاید از همین رو بود که علی عباسی سالها پیش از ورود به سینما، در تلویزیون خصوصی حبیب ثابت بهایی، به عنوان کارشناس سینما، مشغول به کار شد. این در حالی بود که ثابت و همکارانش از جمله کامبیز محمودی برای استخدام کارمندان آن تلویزیون و اینکه حتما از اعضای فرقه بهاییت و یا در ارتباط با یهودیان صهیونیست باشند، حساسیت ویژه ای به خرج می‌دادند! از جمله اینکه مثلا مجری برنامه‌های مسابقه و سرگرمی‌این تلویزیون، فردی به نام «عزت الله متوجه» بود که از خانواده‌های مشهور بهایی به شمار می‌رفت.

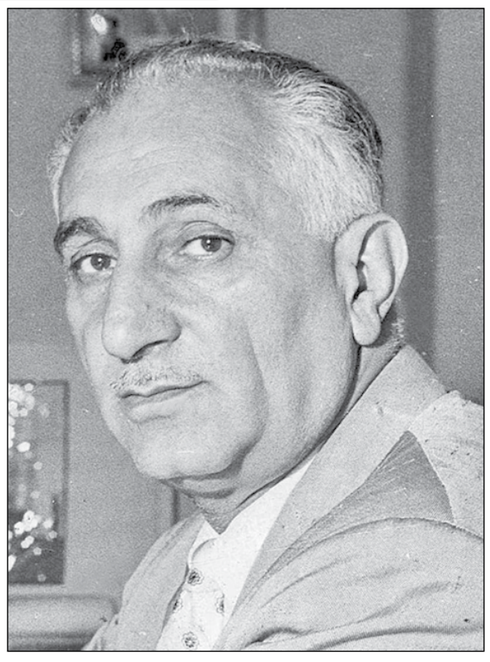

*** حبیب ثابت پاسال بهایی معروف دوره پهلوی که اولین سازمان رادیو و تلویزیون را در ایران تأسیس کرد و در استخدام بهائیان در این سازمان اهتمام ویژه‌ای داشت.**

*** علی عباسی سالها پیش از ورود به سینما، در تلویزیون خصوصی حبیب ثابت بهایی، به عنوان کارشناس سینما، مشغول به کار شد. این درحالی بود که ثابت و همکارانش از جمله کامبیز محمودی برای استخدام کارمندان آن تلویزیون و اینکه حتما از اعضای فرقه بهاییت و یا در ارتباط با یهودیان صهیونیست باشند، حساسیت ویژه ای به خرج می‌دادند!**

علی عباسی در سینما هم به تهیه فیلم‌های مبتذل و جهت‌داری همچون:«رشید» (پرویز نوری)، «لوطی»(خسرو پرویزی) و «صمد و قالیچه حضرت سلیمان» (پرویز صیاد) اقدام نمود.

علی عباسی پس از فیلمفارسی‌هایی که تولید کرد، بنا به دستور دربار و صلاحدید اشرف به ساخت فیلم‌های شبه روشنفکری و به اصطلاح موج نو روی آورد و آثاری مانند «رضا موتوری» (مسعود کیمیایی) و «تنگنا» (امیر نادری) و «نازنین» (علیرضا داوود نژاد) را تهیه کرد. اما ساخت ملغمه‌هایی از موج نو و فیلمفارسی مانند «شب غریبان» و «شام آخر» که عروسک‌های جدید خیمه شب بازی شاه و اشرف مانند فرزان دلجو از درونش بیرون آمدند، نفس این به اصطلاح موج نو را که از ابتدا نیز چندان حس کردنی نبود، به شماره انداخت و در اوایل دهه ۵۰، کلیت سینمای ایران را با بلاتکلیفی قریبی مواجه ساخت. سینمای شبه روشنفکری یا همان به اصطلاح موج نو حتی در ظاهر هم دیگر چندان مرزی با فیلمفارسی نشان نمی‌داد.

*** علی عباسی موسسه فیلم‌سازی خود با نام «سازمان سینمایی پیام» را با مشارکت مالی و حمایت اشرف پهلوی تأسیس کرد و این در مقابل خدمتی بود که پدر عباسی در جهت ویلاسازی برای درباریان و اشرف در شمال انجام داده بود.**

*** علی عباسی پس از فیلمفارسی‌هایی که تولید کرد، بنا به دستور دربار و صلاحدید اشرف به ساخت فیلم‌های شبه‌روشنفکری و به اصطلاح موج نو روی آورد و آثاری مانند «رضا موتوری» (مسعود کیمیایی) و «تنگنا» (امیر نادری) و «نازنین» (علیرضا داوود نژاد) را تهیه کرد.**

در جلسه ای که سندیکای هنرمندان فیلم ایران برای رسیدگی به استعفای ۱۵ نفر تحت عنوان کانون سینماگران پیشرو در تیرماه ۱۳۵۲ تشکیل داده بود، نصرت کریمی‌از مبتذل سازان فیلمفارسی برای دفاع از آن و یکسان دانستن فیلمفارسی و سینمای به اصطلاح موج نو و شبه روشنفکری که می‌خواست تحت عنوان پیشرو اعلام موجودیت نماید، گفت:

«...آنها (منظورش به اصطلاح فیلمسازانی بودند که خود را در جبهه پیشروان می‌دانستند) فیلم‌هایی مثل راز درخت سنجد و بابا شمل و فیلم‌های صمد (که همگی در زمره فیلمفارسی به شمار می‌رفتند) را دارند و ما (یعنی فیلمفارسی سازان) هم در این جبهه فیلم‌هایی مثل درشکه چی و محلل و خشت و آینه و رقاصه و غریبه (که ظاهرا آثار شبه روشنفکری و آوانگارد محسوب می‌شده!) را داریم ...»

بحران و ورشکستگی سینمای طاغوت

انجام سینمای قبل از انقلاب با همه حمایت‌ها و پشتیبانی‌ها و موج سازی‌هایی که از سوی مراکز قدرت در داخل و خارج برایش صورت گرفت، حاصل نامطلوبی برای دست اندرکارانش داشت و با ورشکستگی این سینما ، سال ۱۳۵۶ از سوی گروهی از سینماگران و منتقدان «سال مرگ سینمای ایران» لقب گرفت.

در واقع علی‌رغم همه تلاش‌های رنگارنگی که در طول بیش از ۵۰ سال برای گسترش سینمای طاغوت و نفوذ آن در زندگی مردم برای تغییر سبک زندگی و تضعیف باورها و عقاید دینی و مذهبی به عمل آمد، اما مردم مسلمان ایران، همچنان این سینما را برنتابیدند و باوجود دام‌های مختلفی که این سینما در مسیرشان گستره بود، دچارش نشده و حتی آنان که زمانی ناآگاهانه فریبش را خورده بودند، دیگر به سینما نرفته و آن را گرفتار بحران عمیقی ساختند.

بحرانی که باعث شد در فروردین ۱۳۵۶ تنها یک فیلم پروانه نمایش بگیرد!!(در حالی که در زمان مشابه سال قبل ۱۴ فیلم ایرانی پروانه نمایش گرفته بودند).

همزمان با این قضیه پس از سالها برخی گروههای نمایش دهنده فیلم‌های ایرانی در اواخر فروردین از هم پاشیده شدند و یا به نمایش آثار خارجی روی آوردند.

ماهنامه «ستاره سینما» در سرمقاله شماره ۹۸۷ خود مورخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۶ تحت عنوان «در مرز سقوط» نوشت :

«...فعالیت سینمای ایران در آستانه سال تازه به صفر رسیده است و بیکاری دارد چهره کریه خود را نشان می‌دهد...»

«ستاره سینما»، «روند بی قانونی، عدم ضوابط روشن، فقدان شناخت دقیق از میزان واقعی سرمایه گذاری در سینمای ایران، حضور بی رویه عده ای فرصت طلب در طول هشت سال قبل در جمع دست اندرکاران، افزایش دستمزدها و هزینه‌های جاری فیلمسازی» را علت واقعی تشدید بحران می‌دانست.

خاطرات امیر سرتیپ سید ابراهیم حجازی- ۲

فتنه‌ای که حزب بعث عراق در آن می‌دمید

*** سیل سلاح از آن سوی مرز ایران و عراق به داخل خوزستان سرازیر شد. تا دو سه روز اول شروع درگیری خرمشهر، حزب‌بعث اسلحه زیادی در منطقه توزیع کرد و شاید حدود بیست تا سی‌هزار قبضه اسلحه در نوار مرزی خرمشهر تخلیه نمود.**

***

*** رادیو بغداد به زبان عربی مرتباً برای مردم عرب خوزستان، پیام می‌فرستاد. نیروهای ارتش بعث نیز در مقابل پاسگاه‌های مرزی به تجمع نیرو و اقدامات تحریک‌آمیز دست زدند و بالگردهای آنها در خسروآباد به پرواز درآمدند.**

۱. به دنبال این تحولات دریادار مدنی در شهر حالت فوق‌العاده اعلام کرد. توافق تمدید ضرب‌الاجل ۲۴ ساعته برای خلع سلاح عمومی نقض و بلافاصله پاسداران انقلاب و تکاوران ارتش وارد عمل شده و مرکز سازمان سیاسی خلق عرب و کانون فرهنگی خلق عرب را محاصره و بعد از پاره‌ای درگیری‌ها آنجا را تصرف کردند. در این درگیری سه نفر از سازمان سیاسی خلق عرب کشته و ۱۰ نفر مجروح و ۳۷ نفر دستگیر می‌شوند. به درخواست دریادار مدنی از وزیر کشور، علاوه بر اعزام پاسدار از نیروی هوایی دزفول خواسته شود که با رشته پروازهایی به نمایش قدرت بپردازد. روزهای چهارشنبه و پنجشنبه صدای گلوله در همه جای شهر شنیده می‌شد. آمار کشته‌ها بسیار بالاست. در اواسط روز جمعه صدای گلوله و درگیری کمتر شد. ساعت ۸ صبح، ساختمان‌های پست و تلگراف و چندین مغازه به آتش کشیده شد. همچنین ساختمان دخانیات طعمه حریق شد. به علت آتش‌سوزی، برق و تلفن قسمت‌هایی از شهر قطع شد و نیروهای دولتی در آبادان به حال آماده‌باش درآمدند. در همین روز، روزنامه اطلاعات نوشت: «سازمان سیاسی خلق عرب اقدام به سنگربندی در خیابان‌ها کرده است و صدای رگبار لحظه‌ای در شهر قطع نمی‌شود. از عشایر خوزستان و سایر نیروهای خلق عرب برای کمک دعوت شده و آنها وارد شهر شده‌اند. ساعت ۹ صبح، حمله به کلانتری یک خرمشهر توسط افراد آن دفع گردید. در سه‌راه شلمچه واقع در جاده مرزی، نیروهای سازمان خلق عرب قسمتی از تأسیساتی را که قابل استفاده نبود، به آتش کشیدند». علاوه بر این، در ساعت ده و سی دقیقه صبح، افراد خلق عرب از طریق کارون و اروندرود به پایگاه دریایی خرمشهر حمله کردند. جایگاه پمپ بنزین و نمایندگی جنرال‌موتورز و یک سوپرمارکت به آتش کشیده شد. هنگام ظهر، سه کشتی هزار تنی تجاری را آتش زدند. روزنامه بامداد مورخه ۱۳۵۸/۳/۱۰ درباره حمله به پایگاه دریایی خرمشهر نوشت: «پیش از ظهر، خلق عرب از طریق رودخانه کارون و اروندرود با موتور لنج و دوبه (بارج) که در آنها سنگر گرفته بودند، به پایگاه نیروی دریایی خرمشهر حمله کردند؛ و پایگاه به دفاع پرداخت. این حمله و دفاع به مدت سه ساعت ادامه داشت که در نتیجه با عقب‌نشینی نیروهای خلق عرب مرتفع شد». در این شرایط، عده‌ای از نیروهای مسلح خلق عرب خارج از شهر، به طرف این شهر حرکت کردند؛ یا در شهرهایی همچون اهواز و آبادان به تحرکاتی دست زدند. در اهواز، مسئله بدون حادثه خاتمه یافت؛ اما در آبادان، تعدادی از اتومبیل‌هایی که در گوشه و کنار پارک شده بودند، آسب دیدند؛ و ساختمان شرکت نفت نیز که در ایستگاه ۱۰ و در کنار بهمنشیر قرار گرفته بود، مورد تهاجم مسلحانه واقع شد و خساراتی به آن وارد آمد. در همین روز، شیخ شبیر طی یک مصاحبه مطبوعاتی تهدیدآمیز گفت: «ما خواهان تفاهم با دولت هستیم و اگر دولت تفاهم نشان ندهد، عواقب وخیم این وضع قابل پیش‌بینی نیست. من خواهان تغییر احمد مدنی (استاندار خوزستان) هستم، زیرا حضور او در این شهر اوضاع منطقه را پرآشوب‌تر می‌کند». در این میان، رادیو صوت‌الجماهیر عراق و رادیو عربی کویت با نقل اخبار به گونه‌ای تحریک‌آمیز، ادامه درگیری‌ها تا تحقق خودمختاری عربستان را نوید دادند؛ و رادیو کویت در بخش اخبار عربی خود گزارش داد: «اعراب ایران اعلام کردند که سلاح‌های خود را تحویل نخواهند داد، مگر اینکه دولت خواسته‌های آنها در مورد خودمختاری را تأمین کند». از سوی دیگر، رادیو بغداد به زبان عربی مرتباً برای مردم عرب خوزستان، پیام می‌فرستاد. نیروهای عراقی نیز در مقابل پاسگاه‌های مرزی به تجمع نیرو و اقدامات تحریک‌آمیز دست زدند و بالگردهای آنها در خسروآباد به پرواز درآمدند. علاوه بر این، سیل سلاح از آن سوی مرز ایران و عراق به داخل خوزستان سرازیر شد. تا دو سه روز اول شروع درگیری خرمشهر، عراق اسلحه زیادی در منطقه توزیع کرد و شاید حدود بیست تا سی هزار قبضه اسلحه در نوار مرزی خرمشهر تخلیه نمود. یعنی کامیون، کامیون اسلحه می‌آوردند و کنار نهر خین خالی می‌کردند؛ و هرکس می‌خواست می‌آمد از نهر عبور می‌کرد و اسلحه می‌گرفت، به صورتی مانند صف آرد و برنج، صف می‌کشیدند تا اسلحه دریافت کنند». دریادار مدنی (استاندار خوزستان) نیز در همین رابطه گفته است: «از جانب عراق توطئه‌هایی می‌شود، صد قبضه کلاشینکف از منطقه جمع‌آوری شده است. عراق مذبوحانه اسلحه قاچاق وارد ایران می‌کند و نمایش قدرت در مرزها را آغاز کرده است.» وی افزود: «در روزهای اخیر، ما سلاح‌هایی به دست آورده‌ایم که مارک عراق دارد». روزنامه کیهان مجموعه تلفات انسانی درگیری‌های اخیر خوزستان را تا عصر امروز را ۴۹ کشته و ۱۶۹ مجروح اعلام کرد (روزنامه بامداد، ۵۸/۳/۹ و ویژه‌نامه روزنامه ایران، شماره ۲، صخره سخت، فتنه‌ای به نام خلق عزل، ص ۱۵).

*** در ساعت ده و سی دقیقه صبح، افراد خلق عرب از طریق کارون و اروندرود به پایگاه دریایی خرمشهر حمله کردند. جایگاه پمپ‌بنزین و نمایندگی جنرال‌موتورز و یک سوپرمارکت به آتش کشیده شد. هنگام ظهر، سه کشتی هزار تنی تجاری را آتش زدند.**